

کشور مشتاق

www.ketab.ir

محمد بهادری اردکانی

سرشناسه: بهادری اردکانی، محمد ۱۳۱۴
 عنوان و نام پدیدآور: کشکول مشتاق / محمد بهادری اردکانی (مشتاق)
 مشخصات نشر: یزد، انسان امروز ۱۳۸۹
 مشخصات ظاهری: ۱۸۷ ص
 شابک: ۳۷۰۰۰ ریال ۴-۸-۹۰۸۰۹-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 رده بندی کنگره: ۵۱۳۸۹ ک ۸۶۶ پ / PIR۴۰۳۲
 رده بندی دیوی: ۸ فا ۱ / ۰۰۸
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۱۱۷۱۸



نام کتاب: کشکول مشتاق
 گردآورنده: محمد بهادری اردکانی (مشتاق)
 نوبت چاپ: اول - بهار ۹۰
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 تایپ: حسین بهادری اردکانی
 ویراستار: علی جعفری اردکانی
 صفحه آرای: حسین کریمی زاده اردکانی
 طرح جلد: علیرضا بهجتی اردکانی
 چاپ: ذاکر
 قیمت: ۳۷۰۰۰ ریال
 ناشر: انسان امروز ۰۹۱۳۲۷۳۷۳۸۷

فهرست مطالب

۱۳		مقدمه
۱۷		کشکول مشتاق
۲۱		مژده فرج
۲۳		بزم شوق
۲۴		کاسه مهتاب
۲۴		شرح غم
۲۵		ابر بهار
۲۶		منزل عشق
۲۶		گنج فارون
۲۷		آید نیاید
۲۸		... افتد
۲۹		حق و باطل
۳۰		کاروان دل
۳۰		قتلگاه گل
۳۱		خال میگون
۳۲		پیرامن جان
۳۳		در سوگ مادر
۳۳		زبان حال قاسم
۳۳		دو شش ماهه کودک
۳۴		خون خدا
۳۵		کاروان شیون
۳۶		مولود حرم
۳۶		حسن جمال
۳۷		دل سالم
۳۸		عشق و عاشقی
۳۹		گفتگوی مادر با طفلش
۴۰		نکمیل شهادت
۴۱		دست چرخ

۸..... کشکول مشتاق

۴۲	ارباب حاجت
۴۳	کودک یتیم
۴۴	خار تعلق
۴۵	زبان حال مولا بعد از شهادت
۴۶	تحصیل آبرو
۴۷	عقده‌ی دل
۴۷	امتحان دوست
۴۸	ستم روزگار
۴۹	فرزندناخلف
۵۰	گل و خار
۵۲	چه خوش است...
۵۲	ارمغان حسین
۵۳	فصل شباب
۵۴	گناه عشق
۵۵	مرثیه‌ی حضرت علی اکبر
۵۶	حلقه‌ی روشن دلان
۵۷	شور عیان
۵۸	رشته‌ی مهر
۵۹	طبل رحیل
۵۹	درویشان
۶۰	خوش است...
۶۱	از اوست...
۶۲	خانه‌ی دل
۶۲	عصر ترقی...
۶۳	آسیب خزان
۶۴	کیوتر من مهر ز لانه
۶۵	درج عفاف
۶۵	یاد خدا
۶۶	دلی آوردم
۶۷	تسبیح ربایی

کشکول مشتاق..... ۹

صد سال رنج و غم..... ۶۸

این همه..... ۶۸

نگاه دردناک..... ۶۹

وادی حیرت..... ۷۰

چرا زدی؟!..... ۷۱

مرآت کبریا..... ۷۲

دست کيفر..... ۷۳

موج طوفان..... ۷۴

دل شکسته..... ۷۵

خواهر پریشان..... ۷۶

حب مرنضی..... ۷۷

رشته‌ی الفت..... ۷۷

...جدا..... ۷۸

کوچه‌ی تقوا..... ۷۹

مأمور مزگ..... ۸۰

مردمی..... ۸۱

شاه اولیا..... ۸۲

امروز و فردا..... ۸۳

تولد امام حسین روز سوم شعبان..... ۸۳

به مناسبت تولد حضرت ابوالفضل (ع)..... ۸۵

...برو..... ۸۶

جلوه‌ی حسن..... ۸۷

فقدان دوست..... ۸۷

انتظار فرج..... ۸۸

یا فاطمه الزهرا سلام الله علیه..... ۸۹

شهباز ملک..... ۹۰

جام السّم..... ۹۰

دیناری هست..... ۹۱

نرسیدیم و گذشت..... ۹۱

بیا مهدی..... ۹۲

۱۰ کشکول مشتاق

۹۳	 مرثیه اربعمین و زیان حال جابر
۹۴	 ابلیس مردود
۹۴	 اندرز
۹۶	 مدال لافتی
۹۷	 آهوی رمیده
۹۸	 شیشه و سنگ
۹۹	 در مدح حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام
۱۰۰	 صفحه جهان
۱۰۱	 ولایت علی
۱۰۱	 گوهر مقصود
۱۰۳	 گردش روزگار
۱۰۳	 نماز عشق
۱۰۴	 قلب مادر
۱۰۵	 صفا کردی
۱۰۶	 خانه‌ی دل
۱۰۶	 آه سینه‌سوز
۱۰۶	 منای زینب (س)
۱۰۷	 نوحه‌ی اربعمین
۱۰۷	 کربلا و شام
۱۰۸	 شهید احد
۱۰۹	 بزم شادی
۱۱۰	 نصیحت
۱۱۲	 زیان حال حضرت ابوالفضل
۱۱۳	 زیان حال زینب کبری با برادر
۱۱۴	 جان زهرا (س)
۱۱۵	 مزار مخفی
۱۱۶	 نوحه‌ی حضرت فاطمه (س)
۱۱۶	 اندرز
۱۱۸	 مدح حضرت زهرا (ع)
۱۲۰	 بر سنگ قبرش

کَشکول مشتاق..... ۱۱

۱۲۱	خانه‌ی بی دیوار
۱۲۱	خاک کوی محبت
۱۲۲	حال عاشق
۱۲۳	قبله‌ی دل
۱۲۴	جمعیت گلزار
۱۲۴	کافر عشق
۱۲۴	روز شکار
۱۲۵	مشق نام لیلی
۱۲۵	توبه شکن
۱۲۶	شب برات
۱۲۸	وصیت مادر
۱۲۹	فرشته‌ی رحمت
۱۳۰	صاحب دلی
۱۳۰	بهره‌ی عمر جاودان
۱۳۱	خرابات مغان
۱۳۱	سالی که نکوست...
۱۳۲	اشکی بر تربت رقیه علیه السلام
۱۳۲	وصایای حضرت زهرا (س) با علی (ع)
۱۳۳	زبان حال ابوالفضل با برادرش
۱۳۵	از آه مظلوم بترس
۱۳۶	تلخی ایام
۱۳۷	ظهور قائم
۱۳۷	بساط زندگی
۱۳۸	منطق عیسی
۱۳۹	مهمان همیم
۱۴۰	قسمت و همت
۱۴۱	زبان حال حرّ ریاحی
۱۴۲	افکار مسموم
۱۴۳	صید زنده
۱۴۴	عبرت‌کنده

۱۴۵	بنای استوار
۱۴۶	رثای حمزه
۱۴۷	به یاد حضرت رقیه و خرابه شام
۱۴۸	دامان کعبه
۱۴۸	دولت فطری
۱۴۹	گلستان بقیع
۱۵۰	تاب نگاه
۱۵۱	فریاد
۱۵۱	چه فایده...
۱۵۲	اصفر شهید
۱۵۲	محسن شهید
۱۵۳	گرگ اجل
۱۵۴	پیدا
۱۵۵	...چه آوردی؟
۱۵۶	فی التنبیه
۱۵۷	دو طفل گمشده
۱۵۷	دل عاشق
۱۵۸	می ناب
۱۵۹	پشت پرده
۱۶۰	مهلت زندگی
۱۶۰	قمار عاشقان
۱۶۱	مردمی
۱۶۲	تنگدستی و قناعت
۱۶۶	حدیث درد
۱۶۷	نداشتیم
۱۶۸	آرزوی دل
۱۶۹	نافله‌ی عمر
۱۶۹	گشاده رویی
۱۷۳	برای امام جواد
۱۷۷	راه حق

یا حق

همسایه مان بود. و یا بهتر است بگوییم که همسایه مان بودند. از سال های نمی دانم کی کودکی، خانواده ای آرام و محبوب به حیا که هیچ کس جز خوبی و مهربانی خاطره دیگری از آنان به یاد ندارد مشهور به آقای مشتاق که به اقتضای سال های کودکی، کنجکاو نمی کردم که این نام کوچکش است و یا نام خانوادگی اش. بزرگ تر که شدم دانستم که مشتاق نه اسم کوچکش است و نه نام خانوادگی اش.

بی خبر مانده ای از غربت آواره ی خویش

گر چه همسایه دیوار به دیوار شماست

نامش محمد بود و شهرتش بهادری اردکانی. حال چرا به مشتاق شهره بود خدا می داند و بس. یک پسر به نام حسین که بر گرفته بود از نام پدرش و آن گونه که برایم گفت متولد اردکان در سال ۱۳۱۴ هجری خورشیدی. هر وقت از کنار مغازه اش عبور می کردی یا چشم دوخته بود دقیق برای تعمیر ساعت که شغلش بود و یا مشغول مطالعه که علاقه اش. سلیقه اش هم خاص بود. به دلیل رفت و آمدی که با دو تن از شاعران معاصر داشت؛ دبستگی اش این دو عزیز بود. شرمی کاشانی و طائی شمیرانی و صد البته اطلاعاتمان نسبت به این دو عزیز کم بود و هست.

و اما این روزها...

تغییر شغل داده است به خوار و بار فروشی که شغل اولیه اش بوده است. قبل از تعمیر و فروش ساعت. هر چند در روزهای کودکی یار و یاور پدر بوده است در کار کشاورزی.

مغازهای دارد در راسته بازار که محل دید و باز دید است و شعر خوانی و چای که پای ثابت نشست‌های مردم کویر است. هر کس از کتابی شعر می‌خواند و کاغذی و حافظه‌ای - که این روزها متاعی کم خریدار است - ولی مشتاق روایت ما از حافظه می‌خواند. در حالی که دفتری قرمز رنگ را در دستانش می‌فشرد. با علاقه و ارادتی خاص. برایم معنایی بود. خوب می‌خواند فارسی، عربی، قرآن و گاهی انگلیسی را. ولی در نوشتن می‌لنگید و می‌لغزید. روزی کودکی‌ام در سنین میانسالی مثل همیشه گل کرد. دامن ادب رها کرده و فلسفه‌اش را سؤال کردم. گفت حدود سالهای ۱۳۴۰ هجری خورشیدی بود. شبهای جمعه در منزل سبز علی - که سر سلسله دراویش اردکان بود - جمع می‌شدیم. می‌خواندند و می‌خواندند. و من محروم از خواندن و نوشتن سراپا اشتیاق بودم و می‌شنیدم. اشتیاق برای یادگیری خواندن و نوشتن. و این آرزوی همیشگی من بود. گذشت و گذشت تا این که شبی خواب دیدم. خواب دیدم سیدی یزرگوار به خوابم آمد و پرسیدم فلانی! خواندن می‌خواهی و یا نوشتن؟ گفتم خواندن و ای کاش گفته بودم هر دو. گفت به مسجد کوشکنو برو. ۳ روز عصر روضه خوانی است که بانی آن حسن شاکر است و آقای خادم عباسی چای ریز. هر وقت خواست قوری چای را آب بکشد و شستشو دهد مقداری از تفاله چای را از دستش - تأکید کرد از دستش - بگیر و بخور. به آرزویت می‌رسی. مشخصات درست بود. ۳ روز عصر در همان مسجد روضه خوانی بود. بانی همان بود و مسئول چای، نیز همان. چنین کردم و به آرزویم که خواندن بود رسیدم. و در این سالها به راحتی می‌توانم بخوانم ولی در نوشتن تا اندازه‌ای بسیار ناتوانم و دفترش را به سمت من گرفت. گرفتمش. آن چنان که گنجی گران قدر را لمس می‌کردم و شاید هم پر بهاتر.

دفتری بود گردآوری شده از هر گوشه‌ای و از هر شاعری. از تاریخی که قید شده بود.

هفتم مهر ماه یک هزار و سیصد و پنجاه و سه. برای یادگاری

غرضی نقشی است کز ما باز ماند که دنیا را نمی‌بینم بقای
مگر صاحب دلی روزی به رحمت کند در کار درویشان دعایی

یادم هست با دوستانی که در آن محفل حاضر بودند یعنی دوستان صمیمی ام حسین کریمی زاده اردکانی و علی جعفری اردکانی قرار بر این گرفت که آستین همت بالا بزنیم تا این مجموعه را سروسامانی دهیم تا همان گونه که - مشتاق - گفته بود به یادگار بماند. به قول خودش هدیه‌ای باشد برای مسافران آسمان و.... چنین شود. اگر خدا بخواهد. گفتمش جمله‌ای بگو تا زیب و زینت پیش کلام شود. گفت:

یک جهان عشق نهان است در این دفتر ما

قطره اشکی است که افتاده ز چشم تر ما

با سپاس فرهاد قاضی اردکانی